

بررسی و تحلیل شیوه‌های تفکر در فلسفه ویکو و نقدهای وی بر دکارت از این منظر

حسین زمانی‌ها^۱

استادیار فلسفه و حکمت دانشگاه شاهد

تاریخ دریافت: ۹۴/۰۲/۲۱

تاریخ تأیید: ۹۴/۰۳/۳۰

چکیده

از نظر ویکو روش تفکر دکارتی مبتنی بر تجزیه و تحلیل مفاهیم و غایت آن نیز رسیدن به یقین است که این یقین نیز تنها در پرتو وضوح و تمایز حاصل می‌شود. از آنجا که از نظر دکارت در مطالعه تاریخ و فرهنگ نمی‌توان به چنین وضوح و تمایزی دست یافت، این دسته از علوم در روش وی جایگاهی ندارند. ویکو بر این باور است که عقل دکارتی عقلی است که دچار گسست از تاریخ، جامعه و گذشته خود شده است. وی اشکال عمده روش تفکر دکارتی را نادیده گرفتن نقش و جایگاه قوه خیال در فرآیند بسط تاریخی عقل می‌داند. ویکو با نظر به روش اندیشه قدما نوعی از تفکر و تعقل را با عنوان حکمت شاعرانه معرفی می‌کند. در این روش عقل با کمک قوه خیال به جای تجزیه، تحلیل و نقد مسائل به یافتن و ایجاد ارتباط بین مسائل مختلف مبادرت ورزیده و از این طریق، راه‌های جدیدی را می‌گشاید. تفکر شاعرانه انسان را جدای از طبیعت، تاریخ و جامعه در نظر نگرفته، بلکه در جستجوی وحدت و یگانگی است. واژگان کلیدی: ویکو، دکارت، تفکر انتقادی، قوه خیال، تفکر شاعرانه

مقدمه

جیامباتیستا ویکو^۲ (۱۶۶۸-۱۷۴۴) فیلسوف و متفکر ایتالیایی از جمله اولین فیلسوفانی است که به نقد روش فلسفه دکارت و هدف وی، یعنی تعمیم روش ریاضی به تمامی حوزه‌های علوم بشر می‌پردازد. وی با نگاهی تاریخی به سیر تفکر بشر به شیوه‌های مختلفی از تفکر اشاره کرده و در این راستا روش دکارتی را مبتنی بر نوع خاصی از تفکر یعنی تفکر مفهومی و تحلیلی می‌داند. با توجه به نگرش تاریخی وی به سیر تکامل عقل بشری و تبیینی که از مراحل مختلف تاریخ بشر ارائه می‌دهد، بسیاری او را بنیانگذار فلسفه تاریخ در غرب و مقدم بر فیلسوفانی مانند هردر^۳ و هگل می‌دانند. به‌رغم اقبال فراوانی که در چند دهه اخیر به آثار وی شده است، اندیشه‌های او برای مدت‌ها حتی در مغرب زمین ناشناخته بود. اولین کتابی که درباره اندیشه ویکو به زبان انگلیسی

1. Email: Zamaniha@gmail.com

2. Vico, Giambattista

3. Johann Gottfried Herder

نوشته شد، کتابی است با نام «ویکو» (۱۸۸۴) نوشته روبرت فلینت^۱. بندیتو کروچه^۲ (۱۹۵۲-۱۸۶۶) دیگر فیلسوف ایتالیایی در کتاب خود با عنوان «فلسفه ویکو» (۱۹۱۱) به معرفی اندیشه‌های وی پرداخت. ترجمه انگلیسی این کتاب به وسیله کالینگوود (۱۹۱۳) از جمله اولین کتاب‌هایی است که در معرفی اندیشه‌های ویکو به جامعه انگلیسی موفق بود. اما از آنجا که در این کتاب کروچه سعی می‌کند تفسیری هگلی از ویکو ارائه دهد، برخی از جنبه‌های تفکر وی که معطوف به فلسفه تاریخ است، بیشتر مورد توجه واقع شد و برخی دیگر از زوایای اندیشه‌های وی در حاشیه قرار گرفت. مهم‌ترین اتفاقی که در ابتدای نیمه دوم قرن بیستم باعث اقبال روز افزون به اندیشه‌های ویکو شد، سخنرانی‌های ایزا برلین در انستیتوی فرهنگی ایتالیا در لندن در دهه ۱۹۵۰ میلادی بود. مجموعه این سخنرانی‌ها زیر نظر وی با نام «ویکو و هردر» در سال ۱۹۷۰ میلادی چاپ شد و همین اثر به علاوه ترجمه برخی کتاب‌های ویکو از جمله «دانش نو» به زبان انگلیسی فصل جدیدی را در مطالعات اندیشه‌های ویکو گشود تا جایی که امروزه حلقه‌های مطالعاتی و آثار فراوانی برای تبیین و تفسیر اندیشه‌های وی به وجود آمده و در محافل فلسفی غرب از ویکو به عنوان یک فیلسوف طراز اول یاد می‌شود.

هدف ما در این مقاله بررسی و تحلیل شیوه‌های تفکر از دیدگاه ویکو و نقدهایی است که وی از این منظر بر شیوه تفکر دکارتی وارد می‌کند. در حقیقت مسئله اصلی این مقاله این است که با نظر به آراء ویکو به این سؤال اساسی پاسخ داده شود که، آیا تفکر و تعقل تنها یک روش دارد یا با توجه به جنبه‌های متفاوت عقل و نسبت آن با قوای دیگر به خصوص قوه خیال می‌توان به شیوه‌های متفاوتی از تعقل اشاره کرد؟ شیوه‌هایی که هر یک قابلیت‌ها و کارکردهای خاص خود را دارند. برای پاسخ به این سؤال اساسی با تحلیل مبانی معرفتی ویکو و آنچه که وی در باب روش تعقل قدما از آن یاد می‌کند؛ سعی خواهیم کرد ابعاد متفاوت این شیوه از تعقل را که وی آن را حکمت شاعرانه می‌نامد، بهتر بشناسیم. ویکو در کتاب‌های عمده خود یعنی «در باب روش‌های آموزش در زمان ما»^۳، «دانش نو»^۴ و «در باب حکمت قدیم ایتالیایی‌ها ...»^۵ دیدگاه خود در باب روش‌های تفکر را بسط و شرح می‌دهد. از آنجا که در آن عصر، روش تعقل رایج روش دکارتی بود وی در کتاب‌های عمده خود به شکل‌های مختلف به نقد این روش و برخی نتایج آن

1. Flint Robert

2. Croce, Benedetto

3. On the Study Methods of Our Time

4. New Science

5. On the Ancient Wisdom of the Italians Unearthed From the Origins of the Latin Language

می‌پردازد. روشی که در قرن هفده و هجده کل فضای فکری اروپا را تحت تأثیر خود قرار داده بود و نتایج آن در نیمه دوم قرن هجدهم به ظهور فلسفه دوره روشنگری انجامید. به همین دلیل برخی ویکو را اولین نقاد روشنگری می‌دانند. لذا به نظر می‌رسد بهترین نقطه برای ورود به اندیشه‌های ویکو از طریق نقدهای وی به دکارت و به کل فضای فکری آن دوره اروپا باشد.

۱- نگاه تاریخی ویکو به عقل و نقد دکارت از این منظر

روشن است که با ظهور دکارت فلسفه غرب با تحولی اساسی مواجه شده و وارد دوره جدید (مدرن) شد. البته در این مقاله قصد ما این نیست که به معرفی اندیشه دکارت و تأثیر آن در تاریخ تفکر غرب بپردازیم. بلکه هدف این است تا با معرفی برخی از جنبه‌های اندیشه دکارت به بررسی و تحلیل نقدهای ویکو بر آن پرداخته و از این منظر به برخی از زوایای تفکر ویکو دست یابیم.

دکارت فلسفه خود را با شک معروفش آغاز می‌کند. او سعی می‌کند تأملات فلسفی خود را با تکیه بر استعداد و قوای شخصی خود آغاز کند و در این مسیر هر اعتقادی را که از طریق دیگری به وی رسیده و قابل شک است مورد تردید قرار دهد. در این مسیر حتی آموزه‌های دینی و ایمانی نیز از گزند شک دکارتی در امان نمی‌ماند. البته نباید فراموش کرد که این شک دکارتی نه یک افراطی بلکه شکی برای حصول به یقین است. دکارت خود در این باره چنین می‌گوید: «مخصوصاً در هر امر اندیشه می‌کردم در آنچه ممکن است آن را مشکوک سازد و ما را به اشتباه اندازد. پس همواره خطاهایی که سابقاً در ذهنم راه یافته بود بیرون می‌کردم و در این باب به روش شکاکان نمی‌رفتم که تشکیک آن‌ها محض شک داشتن است و تعمد دارند که در حال تردید بمانند، بلکه برعکس منظور من همه این بود که به یقین برسم و از خاک سست و رمل رهایی یافته و بر سنگ و زمین سخت پاگذارم» (Descartes, 1958: 116).

وی این شک را تا آنجا که توانست ادامه داد. اما در روش خود به نقطه‌ای رسید که دیگر در آن جای هیچ‌گونه شک و شبهه‌ای وجود نداشت که جمله معروف وی یعنی «می‌اندیشم پس هستم» اشاره به این نقطه عزیمت دارد. آنچه که باعث شد تا وی در این عقیده شک نکند همانا شدت وضوح و تمایز آن بود. بنابراین وی این دو ویژگی را به عنوان یک قانون کلی برای ملاک صدق هر اعتقاد و باوری تعمیم داد. بنابراین هر عقیده‌ای که دارای این دو ویژگی یعنی وضوح و تمایز باشد، قابل شک نبوده و می‌توان به صحت آن یقین داشت. وی خود در این باره چنین می‌گوید: «به این نتیجه رسیدم که می‌توانم به عنوان یک قاعده کلی فرض کنم، اموری که به نحو بسیار واضح و متمایز تصور می‌کنیم همه صادق است» (Descartes, 1958: 120).

غایت روش دکارتی رسیدن به یقین است و لذا وی همواره از ریاضیات به عنوان یک علم یقینی یاد کرده و روش ریاضی را به عنوان یگانه روش وصول به یقین می‌ستاید. اصولاً هدف دکارت این بود که در فلسفه و سایر علوم به همان یقینی دست یابد که در ریاضیات، مخصوصاً هندسه وجود دارد. لذا وی در روش خود سعی می‌کند با الهام از روش هندسی در هر مرحله از مبنایی مسلم و غیرقابل شک که دارای دو ویژگی وضوح و تمایز است آغاز کرده و معرفت جدیدی را بر آن مبتنی سازد. لذا هر آنچه که فاقد این وضوح و تمایز است در روش وی جایگاهی ندارد. در نتیجه علمی مانند ادبیات، تاریخ، شعر، خطابه و به عبارتی تمام آنچه که روزگاری در مراکز علمی اروپا به عنوان علوم رایج شناخته شده و تعلیم داده می‌شدند در فلسفه دکارت ارزش خود را از دست داده و جای خود را به علوم ریاضی و طبیعی داده‌اند. زیرا از دید دکارت در این علوم می‌توان به یقین رسید و به همین دلیل تنها این علوم را می‌توان به معنی واقعی کلمه علم و معرفت نامید.

وی در ابتدای کتاب «گفتار در روش» نقش ادبیات و خطابه و مطالعات فرهنگی و تاریخی را در روش عقلی خود منکر می‌شود (Descartes, 1958: 119)؛ و در ادامه چنین می‌گوید: «اگر کسی بتواند ایده خود را به وضوح و تمایز بیان کند، دیگر احتیاجی به خطابه و فن بیان ندارد» (Ibid. 119). بنابراین اگر بخواهیم از روش دکارتی استفاده بکنیم باید بگوییم هیچ‌یک از شاخه‌های علوم انسانی از جمله تاریخ، علوم اجتماعی، ادبیات و ... را نمی‌توان به معنی واقعی علم دانست؛ زیرا در هیچ‌یک از آن‌ها نمی‌توان به آن وضوح و تمایزی که مد نظر دکارت بود دست یافت (Berlin, 1980:10).

ویکو از جمله اولین کسانی بود که متوجه اشکال ذاتی روش تفکر دکارت شد و در صدد نقد آن بر آمد. وی متوجه این خطر شد که تأکید دکارت بر روش ریاضی به معنی به فراموشی سپردن بخش اعظم میراث تاریخی و فرهنگی گذشتگان است. لذا در فلسفه خود با جدیت هر چه تمام‌تر به نقد روش دکارتی پرداخت. از نظر وی مهم‌ترین مشکل فلسفه دکارت در درک غیرتاریخی و ایستای وی از ذات و سرشت بشر نهفته است. از نظر ویکو سرشت بشر در طول دوره‌های متفاوت تاریخی دستخوش تحول است. لذا تلاش برای وصول به حقیقتی ازلی و ابدی که در لباس مفاهیم کلی در آمده و به وسیله عقل بشری فراچنگ آید، تلاشی بیهوده است (Berlin, 1980: 11).

ویکو برخلاف اکثر عقل‌گرایان بر این عقیده است که اعتبار هر شاخه‌ای از معارف بشری حتی آن دسته از علوم که به نظر از اتقان بیشتری برخوردارند مانند، منطق و ریاضیات؛ تنها در پرتو فهم چگونگی ظهور و تکامل آن‌ها در طول تاریخ قابل بررسی و ارزیابی است (Ibid. 11).

لذا از این نظر هیچ تفاوتی بین علوم انسانی و علوم ریاضی وجود ندارد و ریاضیات هیچ برتری بر علوم انسانی ندارد.

از نظر ویکو ذات و سرشت انسان در طول تاریخ دچار تحول شده، لذا شیوه تفکر و تعقل وی نیز از این قاعده مستثنی نیست. وی در کتاب «دانش نو»، با نگاهی تاریخی به بررسی روش‌های تعقل پرداخته و دوره‌های مختلف تاریخ را با شکل‌های متفاوت تعقل متناظر می‌داند. وی در این کتاب در باب وجه تسمیه کتاب خود یعنی همان «دانش نو» چنین می‌گوید: «آنچه که ما از آن به عنوان دانش نو یاد می‌کنیم در مجموع تاریخ عقاید، رسوم و اعمال نوع بشر است. ما از این سه، اصول حاکم بر تاریخ تحول طبیعت بشر را اقتباس کرده و در صددم تا نشان دهیم این اصول همان اصول حاکم بر تاریخ جهانی است. اصولی که تا به حال به آن‌ها پرداخته نشده است» (Vico, 1948: 100).

از عبارت بالا به خوبی روشن است که وی در صدد تأسیس نوعی فلسفه تاریخ است. دانشی که حداقل تا زمان وی در محافل علمی اروپا به آن پرداخته نشده بود. از این جهت بسیاری ویکو را مؤسس فلسفه تاریخ در غرب می‌دانند. وی در نظریه فلسفه تاریخ خود سعی دارد تا سیر تحول تاریخ را در پرتو سیر تحول طبیعت و سرشت بشر مطالعه کرده و از این منظر به اصولی کلی جهت مطالعه تاریخ دست یابد.

وی در فلسفه تاریخ خود، تاریخ را به سه دوره اصلی یعنی عصر خدایان، عصر قهرمانان و عصر انسان‌ها تقسیم می‌کند (Ibid. 301). از نظر وی عصر خدایان متناظر با نوعی از تفکر و تعقل است که از آن با نام تفکر یا حکمت شاعرانه یاد می‌کند. ویژگی این شیوه از تعقل بهره‌گیری از عنصر خیال است. بنا به عقیده وی در این شیوه از تعقل، عنصر خیال نقش اصلی و اساسی را ایفاء می‌کند. لذا می‌بینیم که در عصر خدایان که عصر تاریخ کهن بشری است اقوام و ملل مختلف از اسطوره‌ها، نمادها و نقوش متفاوت برای بیان افکار و مقاصد خود استفاده می‌کنند که در همه آن‌ها نوعی آمیختگی واقعیت با خیال مشاهده می‌شود (Ibid. 301).

به مرور زمان، تفکر شاعرانه رو به ضعف گذاشته و اندک‌اندک تفکر نقادانه جای خود را به تفکر شاعرانه می‌دهد. با ظهور و بروز تفکر نقادانه رفته‌رفته خدایان خیالی انسان‌ها رنگ می‌بازند و قهرمانان انسانی که دیگر جایگاه آسمانی نداشته و صرفاً موجوداتی این جهانی‌اند، جای آن‌ها را می‌گیرند. در این دوره هر چند تفکر شاعرانه رو به افول است، اما هنوز بارقه‌هایی از آن در افسانه‌های حماسی قهرمانان که حالا دیگر جای اسطوره‌های خدایان را گرفته‌اند دیده می‌شود.

در این دوره قهرمانان خود را از نسل خدایان یا فرزندان خدایان دانسته و سعی می‌کردند تا از این طریق برای خود پایگاه اجتماعی بیابند (Pompa, 1990: 146).

در دوره سوم یعنی دوره انسان‌ها تفکر نقادی به اوج خود رسیده و تفکر شاعرانه به محاق می‌رود. در این دوره دیگر از خدایان و قهرمانان انسانی خبری نیست. هر انسانی خود را معیار و ملاک حقیقت دانسته و به خود جرأت می‌دهد همه چیز را مورد نقد قرار دهد. از دید ویکو تفکر انتقادی ابزار عوام برای قدرت گرفتن در برابر قهرمانان است. اما این شیوه از تفکر، آن اتحاد فرهنگی را که نتیجه تفکر شاعرانه است از بین می‌برد. تفکر نقادانه متناظر با نوعی شکاکیت است که رفته‌رفته به نوعی هرج و مرج در عرصه تفکر می‌انجامد (Vico, 1948: 381). وی تفکر دکارتی را اوج تفکر نقادانه دانسته و از همین منظر به نقد شیوه تفکر دکارتی می‌پردازد. تفکری که در آن عنصر خیال نقشی نداشته و مبتنی بر نقادی صرف است.

ویکو معتقد است این سه مرحله از تفکر متناظر با سه مرحله از تبدیل تاریخی سرشت و طبیعت بشر است که بر اثر آن سه گونه از آداب و رسوم؛ سه گونه از قانون؛ و در نتیجه آن سه گونه از تمدن؛ و در نهایت سه گونه از زبان ظهور می‌کند (Ibid. 301). لذا این تبدیل تاریخی چنان اساسی و ساختاری است که تمام ارکان زندگی بشر را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد، تا جایی که می‌توان از سه گونه از حیات در مراحل تحول تاریخی طبیعت انسان دم زد.

پس از ویکو نیز فیلسوفانی مثل هردر و هگل در فلسفه خود با نگاهی تاریخی به عقل به این حقیقت اشاره می‌کنند که عقل بشر در طول دوره‌های مختلف تاریخی در حال تحول است. اما ویکو پیش از هر دوی این فیلسوفان، از طرفی با نگاهی تاریخی به سیر تحول عقلانیت بشر، عقل را در بستری تاریخی مطالعه می‌کند و از طرف دیگر با تکیه بر تأثیر قوه خیال بر تفکر بشری بر برخی از کارکردها و ظرفیت‌های عقل بشر که در عقلانیت دکارتی مغفول مانده، تأکید می‌کند.

۲- تفکر شاعرانه و تفکر انتقادی

همان‌گونه که پیش از این اشاره شد، از نظر ویکو روش دکارتی مبتنی بر نوعی تفکر است که وی از آن به تفکر مفهومی یا تفکر انتقادی یاد می‌کند. هدف این روش بیشتر یافتن نقاط ضعف اندیشه دیگران برای پرهیز از آن است (Vico, 1990: 13). در این روش سعی می‌شود تا با الگو از روش ریاضی با تجزیه و تحلیل اندیشه‌های غامض و پیچیده به اجزاء بسیط و ساده‌تری برسیم تا در نهایت بتوانیم مبادی هر اندیشه را به وضوح و تمایز درک کنیم. در حقیقت می‌توان گفت غایت روش دکارتی تجزیه و تحلیل اندیشه برای رسیدن به وضوح و تمایز

است. بر این اساس عقلانیت دکارتی عقلانیتی است که مبتنی بر تحلیل مفهومی اندیشه‌ها برای رسیدن به وضوح و تمایز است که خود وضوح و تمایز نیز از نظر دکارت صرفاً مبنایی برای وصول به یقین است. از آنجایی که در حوزه‌هایی مانند تاریخ، مطالعات فرهنگی و اجتماعی نمی‌توان به یقین رسید، این حوزه‌ها در روش دکارتی ارزش علمی چندانی ندارند.

از طرف دیگر چون در شیوه تفکر دکارتی یعنی تفکر مفهومی و انتقادی قوه خیال جایگاه چندانی ندارد، لذا برخی از مهم‌ترین دستاوردهای فکر و اندیشه بشر که مبتنی بر کارکرد قوه خیال هستند مانند، شعر، ادبیات و اسطوره‌ها ارزش خود را از دست می‌دهند. اما به جای آن در روش دکارتی علمی مانند، فلسفه به معنی فلسفه مفهومی، علوم ریاضی و طبیعی به شرط آنکه از روش ریاضی تبعیت کنند، جایگاه ویژه‌ای دارند.

از نظر ویکو شیوه تفکر پیشینیان که وی از آن به تفکر شاعرانه یاد می‌کند، هم در خاستگاه و هم در غایت خود با شیوه تفکر دکارتی متفاوت است. از نظر وی این شیوه بر یک دیدگاه کل‌نگر استوار است که در آن قوه خیال کل عالم و انسان را بخش‌ها یا اجزائی از یک بدن بزرگ و یگانه می‌بیند که این بدن مبدأ خلقت و خدای خدایان است. اما تفکر تحلیلی و مفهومی و آنچه که ما امروزه آن را به عنوان تعقل می‌شناسیم، با بهره‌گیری از مفاهیم کلی سعی می‌کند تا اشیاء را از یکدیگر جدا کرده و هر یک را به صورت مجزا دیده و سپس هر یک را تحت یک مفهوم کلی طبقه‌بندی نماید. لذا یکی از مهم‌ترین تفاوت‌های تفکر شاعرانه با تفکر جدید در این است که تفکر شاعرانه بر قوه خیال و رابطه کل و جزء بین اشیاء استوار است. یعنی انسان ابتدایی که واجد چنین تفکری است همه اشیاء را به عنوان اجزائی از یک کل واحد الهی در نظر می‌گیرد؛ در حالی که تفکر مفهومی و تحلیلی بر مفاهیم کلی و طبقه‌بندی اشیاء در ضمن مفاهیم کلی استوار است (Pompa, 1990: 144). لذا در اندیشه ویکو تفکر بشری از نظر تاریخی ریشه در خیال دارد. به عبارت دقیق‌تر باید گفت برای انسان ابتدایی که از روش تفکر شاعرانه استفاده می‌کند، مرزی بین تفکر و خیال وجود ندارد؛ در حالی که با شکل‌گیری تفکر تحلیلی و مفهومی در یک بستر تاریخی اندکاندک عقل خود را از خیال جدا کرده تا جایی که در روش تفکر دکارتی کارکرد قوه خیال به کلی نادیده گرفته شده و روش تفکر قدما نیز به فراموشی سپرده می‌شود.

تمایز دیگری که ویکو بین این روش از تفکر و روش تفکر دکارتی بیان می‌کند این است که در این روش غایت نه تسلط بر طبیعت، بلکه رسیدن به خود آگاهی است. در این روش تعقل

که تعقلی آمیخته با خیال است، هدف رسیدن به نوعی از خودآگاهی است که با خودآگاهی دکارتی کاملاً متفاوت است. زیرا در خودآگاهی دکارتی خود دچار دو نوع گسست است: ۱- گسست از طبیعت؛ ۲- گسست از تاریخ و جامعه. در حالی که خود دکارتی خودی است که مستقل از تاریخ و جامعه قابل درک بوده و این نوع «خود ادراکی» مبنای هر معرفت دیگر است، اما «خود» در تفکر ویکو امری تاریخی است که در طول دوره‌های مختلف، به درک متفاوتی از خویش دست می‌یابد. «خود» در تفکر ویکو محصول تاریخ و جامعه‌ای است که به هیچ‌وجه نمی‌تواند جدای از آن در نظر گرفته شود (Pompa, 1990: 184). بنا به عقیده وی «خود» حقیقتی است که از مراحل مختلف تاریخی گذر کرده و در هر مرحله به مرتبه‌ای از آگاهی از خویشتن خویش دست می‌یابد. بنابراین «خود آگاهی» از دید وی صرفاً یک نقطه شروع و سنگ بنا نیست، بلکه خود آگاهی فرآیندی است که دارای مراتب متفاوت است (Mazotta, 1999: 18).

از نظر ویکو خود آگاهی به چیزی بیشتر از تحلیل نیاز دارد. وی با استفاده از آراء متفکرین روم باستان مانند سیسرو بر این عقیده است که خود آگاهی کار قوه‌ای است که وی آن را به لاتین «قوه درون‌نگر»^۱ می‌نامد. از نظر وی کار این قوه برقراری اتصال و ارتباط بین امور متفاوت و مختلف و پیدا کردن ارتباط بین آنهاست و خیال نیز چشم این قوه است (Lollini, 2012: 23). از نظر ویکو، این قوه ریشه در بعدی از وجود انسان دارد که در زبان لاتین از آن به آنیموس^۲ یاد می‌شود (Ibid). وی با برقراری تمایز بین آنیموس و آنیما^۳ به این نکته اشاره می‌کند که آنیما مبدأ حرکت در موجودات زنده است؛ در حالی که آنیموس تنها مختص انسان است و تنها انسان دارای این ویژگی ساختاری به عنوان اصل درونی حرکت است. این صفت ساختاری وجود انسان بیرون از هر گونه جبر علی و معلولی و خارج از سلسله علل و معلولات و مبدأ هر حرکت ارادی است. دقیقاً همین بُعد از وجود انسان، مبدأ کمال‌خواهی و نیل به سمت بی‌نهایت است (Ibid). همین «قوه درون‌نگر» است که بین انسان و طبیعت یگانگی و هماهنگی ژرفی را تشخیص داده و آن را تقویت می‌کند؛ در حالی که با غلبه عقل انتقادی و مفهومی به تدریج این قوه که ریشه در عمیق‌ترین جنبه از ساختار وجودی انسان یعنی همان آنیموس دارد، ضعیف و ضعیف‌تر شده در نتیجه انسان نیز آن یگانگی و وحدتی را که بین خود و طبیعت حس می‌کرد به فراموشی می‌سپارد.

1. Ingenium

2. Animus

3. Anima

نکته جالب در اندیشه ویکو این است که وی از نوع اصیلی از تفکر نزد پیشینیان یاد می‌کند؛ تفکری که در آن انسان و طبیعت نه در مقابل هم، بلکه اجزاء یک کل واحدند و لذا در این شیوه اصیل از تفکر انسان مانند انسان دکارتی، انسان جدا افتاده و تنها نیست. این نکته از این نظر جالب است که با دقت در اندیشه متفکران متأخر مانند، نیچه و هایدگر نیز با چنین معنای اصیلی از تفکر مواجه می‌شویم. هم نیچه و هم هایدگر بر این باورند که نزد یونانیان باستان پیش از ظهور تفکر متافیزیکی، نوع اصیلی از تفکر وجود داشته که در آن انسان نه از طریق تفکر مفهومی یا استدلالی، بلکه از طریق نوعی تجربه بی‌واسطه از حیات به درکی عمیق از آن نائل می‌شود. از نظر هایدگر این مبدأ و منشاء حیات همان چیزی است که ایشان از آن به فوزیس یاد می‌کردند؛ و این فوزیس از دید ایشان هم به معنای ظهور و وجود بود و هم به معنای طبیعت و هم به معنای منشاء حیات و زندگی و یک وجود الهی بود (Inwood, 1999: 137). لذا از نظر هایدگر تنها دوره‌ای که می‌توان رد پای تفکر در مورد خود وجود و نه موجودات را در تاریخ تفکر غرب یافت دوره پیش از سقراط است.

از نظر ویکو دقت در اسطوره‌های گذشتگان به خوبی این حقیقت را نشان می‌دهد که ایشان به هیچ‌وجه خود را جدای از طبیعت ندانسته و در صدد تسلط بر آن نبوده‌اند، بلکه طبیعت همواره برای ایشان منبع الهام، ترس، شادی، غم و احساسات گوناگون بوده است که این احساسات در خدایان مختلفی که برگرفته از نیروهای طبیعت بودند، نمایان است. انسان پیشین خود و طبیعت را بخشی از یک وجود واحد الهی می‌دانست (Pompa, 1990: 144). از طرف دیگر انسان در اندیشه پیشینیان هویتی جدای از قوم، قبیله و فرهنگ و جامعه خویش ندارد، بلکه انسان حقیقت خود را در حیات تاریخی و اجتماعی خویش می‌یابد. اوج این یگانگی انسان با جامعه و فرهنگ را می‌توان در دولت‌شهرهای یونان مشاهده کرد که انسان‌ها تمام هویت خویش را در حیات فرهنگی و اجتماعی می‌دیدند. اما در عوض در روش تفکر دکارتی که مبتنی بر تحلیل و تفکیک است، انسان با دو گسست اساسی مواجه می‌شود که پیش از این نیز بدان اشاره شد. سال‌ها پس از ویکو نیچه و هایدگر نیز به این دو گسست به عنوان لازمه تفکر دکارتی اشاره کرده و هر یک با مبانی خاص خود به نقد این شیوه تفکر پرداخته‌اند. لذا از این نظر نیز ویکو به عنوان یکی از اولین منتقدین فلسفه دکارتی بر این دو فیلسوف برجسته غربی تقدم دارد. هایدگر فیلسوف معاصر غربی انسان دکارتی را انسانی تنها می‌داند که از خود را جدای از عالم و منقطع از آن بر نهاده و آن را به عنوان ابژه در نظر گرفته و سعی می‌کند تا بر آن تسلط یابد.

«هنگامی که دکارت خدای خالق را کنار گذاشته و انسان را به عنوان سوژه در مقابل موجودات به عنوان ابژه قرار می‌دهد، او را در برابر جهان تنها می‌گذارد. در حالی که انسان در قرون وسطی خود را موجودی می‌دید که از مقام خود در بهشت تنزل یافته و حالا تنهاست؛ و در برابر هستی محض، نیست و معدوم است و با سلب خودیت خویش در صدد است به وصال او نایل شود. انسان دکارتی خود را در مقابل موجودات تنها می‌یابد و به خویشتن پناه می‌برد و می‌کوشد بر موجودات تسلط یابد» (Heidegger, 1979: V4, 88).

نیچه که بسیاری او را بزرگ‌ترین منتقد متافیزیک غرب می‌دانند، در نقد این گونه از تفکر فلسفی یعنی تفکر تحلیلی و مفهومی که اساس آن گسست انسان از جامعه است چنین می‌گوید: «وقتی فرد دارای چنین ذهنیتی است که خود را از جامعه جدا کند و دایره‌ای از خود بسندگی به دور خود بکشد، فلسفه بیش از پیش باعث جدایی و تنهایی او می‌شود تا سرانجام از طریق همین جدایی فرد را نابود می‌کند. پس فلسفه هر گاه به معنی واقعی آن وجود نداشته باشد خطرناک و ویرانگر است» (Nietzsche, 1998: 28). البته نیچه نقطه شروع چنین نوعی از فلسفه را نه در اندیشه دکارت، بلکه در اندیشه افلاطون جستجو می‌کند. از نظر وی با افلاطون نوع جدیدی از تفکر آغاز شد تفکری که غایت آن رهایی و سعادت فرد یا گروه خاصی از افراد بود. اما در تفکر یونانیان پیشین از آنجا که فرد هویتی جدایی از جامعه ندارد، سعادت فردی تنها در پرتو سعادت اجتماعی معنا می‌یابد؛ و این خطر بالقوه فلسفه افلاطون است (Ibid. 35).

ویکو با فهم دقیق این نقطه ضعف تفکر دکارتی ریشه این سوءفهم دکارتی را در نوعی از تفکر و عقلانیت می‌بیند که به کلی خود را از خیال مجزا کرده و شیوه تفکر پیشینیان را به فراموشی سپرده است. «فلاسفه بعد از دکارت و مالبرانش جنگی را برای براندازی آن دسته از قوای بشر که مبتنی بر حس هستند علی‌الخصوص قوه خیال راه انداختند. ایشان از قوه خیال به عنوان منبع هر گونه خطا یاد می‌کردند و از آن بر حذر بودند» (Croce, 2007: 232). لذا ویکو پیشنهاد می‌دهد برای نیل به این ثمره تفکر پیشینیان یعنی آگاهی از خود به عنوان امری تاریخی و بخشی از یک کل باید در شیوه تفکر خود تجدیدنظر کنیم.

ویکو بر این باور است که نقد دکارت بر میراث گذشتگان مبتنی بر عدم درک صحیح وی از جنبه‌ها و کارکردهای متفاوت عقل بشر است. ویکو من دکارتی را که در صدد است تا وجود خود را سنگ بنای عالم قرار دهد انسان گسسته از تاریخ و اجتماع می‌داند و در صدد است تا این دوگانگی به وجود آمده را برطرف نماید (Pompa, 1990: 135).

۳- نقد ویکو بر شیوه‌های آموزش رایج در اروپای زمان وی

ویکو در اثر دیگر خود یعنی «در باب روش‌های آموزش در زمان ما» به نقد شیوه‌های آموزش در اروپای زمان خود می‌پردازد. موضوع اصلی این کتاب این است که کدام روش برای آموزش و تعلیم تربیت بهتر است. ۱- روش قدما که مبتنی بر تقویت قوه خیال و شعر و ادبیات و خطابه است؛ یا ۲- روش جدید (دکارتی) که مبتنی بر تفکر مفهومی و انتقادی و روش خشک ریاضی است. از نظر وی هر دو روش مهم هستند و به عبارتی هر دو مکمل یکدیگرند (Vico, 1990: 6). اما از آنجا که در زمان وی روش دکارتی در همه اروپا اشاعه پیدا کرده بود و روش قدما به تدریج به دست فراموشی سپرده می‌شد، وی در این اثر به انتقاد از تأکید افراطی بر روش دکارتی پرداخت و از این جهت این اثر به عنوان اثری ضد دکارتی و ضد روشنگری شناخته شد.

در آن دوره سیستم‌های آموزشی در اروپا به شدت تحت تأثیر روش تفکر نقادانه دکارتی بود. در این شیوه از آموزش ریاضیات و منطق نقش اول را بازی کرده و جایی برای تفکر شاعرانه و پرورش این شیوه از تفکر وجود نداشت. کروچه یکی از مهم‌ترین شارحان ویکو در باب وضعیت تفکر در آن دوره چنین می‌گوید: «روش‌های تحلیلی تمام جوشش و سخاوت شعر ناب را سست و کرخ کرده بود. در حقیقت اروپا هیچ‌وقت مانند نیمه اول قرن هجدهم خالی از بالندگی شعر و شاعری نبوده است» (Croce, 2007: 232). افول شعر و ادبیات در آن دوره از تاریخ اروپا برای ویکو به منزله افول شیوه‌ای از تفکر ناب بود که میراث گذشتگان و قدما است که به هیچ‌وجه نباید به ورطه فراموشی سپرده شود. به نظر ویکو هر چند تفکر شاعرانه شیوه تفکر اقوام پیشین است، اما صرفاً به این بهانه نمی‌توان این شیوه از تفکر را در زمان حال به کلی نادیده گرفت. وی بر این باور است که این شیوه از تفکر به خودی خود بیانگر بعد دیگری از ظرفیت تعقل و تفکر در انسان است که تفکر نقادانه دکارتی به کلی از آن غافل است.

ویکو با رجوع به نحوه تفکر گذشتگان و بررسی نقش خیال در این شیوه از تفکر، بر اهمیت ویژه قوه خیال در این نحوه از تفکر و تعقل یعنی همان حکمت شاعرانه، تأکید می‌کند. بنا به عقیده وی این قوه خیال است که می‌تواند ارتباط و اتصال بین حوزه‌های مختلف تفکر و دانش بشری را برقرار سازد و راه را برای ابداع و ابتکار در هر حوزه از دانش بشری هموار سازد (Vico, 1990: 13-14). از نظر وی آموزش صحیح، آموزشی است که بتواند توانایی دیدن امور به عنوان یک کل را در مخاطب ایجاد کند در حالی که روش تعقل دکارتی صرفاً امور را به صورت مجزا و منفصل می‌بیند و از درک امور به عنوان اجزاء یک کل عاجز است. از نظر وی

نگاه کل‌نگر محصول و ثمره تعقل است (Vico, 1990: 77)؛ و خیال آن قوه‌ای است که به عقل کمک می‌کند تا بتواند امور متفاوت را به عنوان اجزاء یک کل مشاهده کرده و بین امور متفاوت رابطه برقرار نماید؛ که البته شیوه تفکر دکارتی بدان بی‌توجه است. از طرف دیگر تفکر شاعرانه به دلیل بهره‌گیری از عنصر خیال واجد نوعی آینده‌نگری و فراروی است که تفکر نقادانه فاقد آن است. تفکر شاعرانه به دلیل همین ویژگی، همواره افق‌های جدیدی را فراروی بشر می‌گشاید و از ایستایی و سکون تفکر جلوگیری می‌کند. لذا از دید ویکو تفکر شاعرانه نه شیوه‌ای کاملاً جدا از تفکر نقادانه بلکه مکمل و محرک آن است.

نقد دیگری که وی بر روش دکارتی و شیوه آموزش رایج در آن دوره وارد می‌کند مبتنی بر این سؤال اساسی است که هدف نهایی یک سیستم آموزشی چیست؟ وی بر این عقیده است که غایت شیوه تفکر دکارتی که در اروپای آن زمان رایج بود شناخت طبیعت و نهایت تسلط بر آن است. این همان خطری است که بعدها متفکرینی مانند نیچه و هایدگر نسبت به آن هشدار دادند. اما خیلی پیش از این‌ها ویکو با تأمل در شیوه تفکر پیشینیان که وی آن را تفکر یا حکمت شاعرانه می‌نامد بر این نکته تأکید می‌کند که هدف غایی یک سیستم آموزشی نه شناخت طبیعت و تسلط بر آن، بلکه شناخت خود است. از نظر وی در شیوه تعقل قدما هدف وصول به خود آگاهی است (Pompa, 1990: 184).

۴- نقد معرفت‌شناختی ویکو بر دکارت

نقد جدی دیگر ویکو بر روش دکارتی نقدی معرفت‌شناختی است. همان‌طور که گفته شد دکارت در روش خود به دنبال یقین بود و این یقین تنها به اموری تعلق می‌گیرد که دارای دو شرط وضوح و تمایز باشند. لذا چون در تاریخ و مطالعات فرهنگی و شعر و ادبیات نمی‌توان به چنین وضوح و تمایزی رسید باید به کلی این علوم را کنار گذاشت. در اینجا ویکو با آغاز بحثی معرفت‌شناختی راه جدیدی را در تفکر غرب می‌گشاید. وی با اقتباس از متفکران قرون وسطی به این نکته اشاره می‌کند که یقین واقعی تنها از راه علم به علت قابل وصول است. لذا ما به هیچ‌وجه در علوم طبیعی نمی‌توانیم به یقین برسیم زیرا طبیعت معلول خداست؛ و چون ما نمی‌توانیم به علت آن معرفت کامل داشته باشیم، لذا به معلول نیز نمی‌توانیم علم یقینی داشته باشیم (Croce, 2007: 5). اما در عوض درباره‌ی اموری که برساخته ذهن و فکر و نتیجه افعال بشر هستند، مانند تاریخ و فرهنگ می‌توان به نحو یقینی‌تری بحث کرد. وی بر این اساس اصلی را وارد نظام معرفت‌شناختی خود می‌کند که مضمون آن چنین است: «واقعی ساختگی

است»^۱. بر اساس این اصل ما تنها به اموری می‌توانیم به نحو یقینی علم داشته باشیم که ساخته خودمان باشد (Berlin, 1980: 26). وی بر این عقیده است که قدما بر این اصل آگاه داشته‌اند و برای آن‌ها بین واقعی و ساختگی نسبتی تنگاتنگ برقرار بوده است (Vico, 1988: 45).

بندیتو کروچه در سخنرانی که در سال ۱۹۱۰ در دانشگاه فونتانا ارائه می‌دهد، به بررسی ریشه‌های تاریخی این اصل نزد فلاسفه قرون وسطی می‌پردازد (Berlin, 1980: 16). وی بر این باور است که در اندیشه فیلسوفانی مانند، توماس، فیچینو، اسکوتس و اکام می‌توان به این اصل رسید که «آنچه که انسان خلق می‌کند می‌تواند به آن علم داشته باشد». اما عکس آن را نمی‌توان از اندیشه فیلسوفان استنتاج کرد (Ibid). در حالی که ویکو با اصل واقعی ساختگی است در صدد است تا تناظری یک به یک بین این دو برقرار نماید. کروچه بر این عقیده است که این اصل را پیش از ویکو تنها می‌توان در اندیشه سانچز^۲ فیلسوف و پزشک ایتالیایی یافت و با قطعیت می‌توان گفت ویکو کتاب «تالیف پزشکی»^۳ وی را خوانده و بارها از آن عباراتی را در آثار خود نقل قول کرده است (Berlin, 1980: 16). به هر تقدیر چه این اصل را از خود ویکو بدانیم یا وی را در این اصل وامدار متفکران قبل از خود بدانیم، در این تردیدی نیست که استفاده ویکو از این اصل، نوآورانه و ابداعی است. وی با استفاده از این اصل سعی دارد تا مبنایی معرفت‌شناختی برای علم تاریخ و علوم مانند آن پیدا کرده و علمیت آن‌ها را اثبات نماید. در حالی که در روش دکارتی تاریخ و علوم مرتبط با آن را نمی‌توان به معنی واقعی کلمه علم نامید.

از نظر ویکو روش دکارتی مبتنی بر درک یقینی از اندیشه خویش است که اصل دکارتی «می‌اندیشم پس هستم» بیانگر آن است، اما این اصل به هیچ‌وجه توضیح نمی‌دهد چرا من به نحو یقینی به اندیشه خویش علم دارم؛ در حالی که اصل «واقعی ساختگی است» بیانگر این مطلب است که چون اندیشه و فکر من ساخته خود من است من به آن به نحو یقینی علم دارم (Vico, 1988: 55-56). بنابراین اصل، علوم انسانی یعنی علمی که با محصولات فکری، اندیشه و افعال بشر سر و کار دارند نسبت به علوم طبیعی و حتی ریاضی یقینی‌ترند. زیرا ما در علوم انسانی با اموری سروکار داریم که ساخته خود بشر است؛ در حالی که در علوم طبیعی یا ریاضی با امور و قوانینی سر و کار داریم که معلول انسان نیستند. در حقیقت این نقد وی بر اهمیت علوم انسانی نسبت به علوم طبیعی و ریاضی تأکید کرده و این علوم را از ورطه فراموشی و نابودی نجات می‌دهد.

1. Verum Ipsum Factum
2. Francisco Sanches (1550-1623)
3. Opera Medica (1636)

وی با این نقد سعی داشت تا علمی که به نحوی به تاریخ و فرهنگ بشر مرتبط هستند از گزند انحصار روشی دکارتی نجات دهد. انحصاری که رفته رفته این علوم را در آن دوران از کانون توجه اهل علم خارج می‌ساخت. البته بعد از ویکو فیلسوفان و متفکران برجسته دیگری در این راه گام برداشتند که از جمله آن‌ها می‌توان به دیلتای اشاره کرد. در قرن نوزدهم و در جنبش رومانتیسم نیز می‌توان به نوعی دیگر موضع‌گیری در مقابل عقل‌گرایی دکارتی با تکیه بر عقلانیت مفهومی و انتقادی را مشاهده کرد، اما بی‌شک ویکو در این زمینه پیشگام است.

۵- وجوه تشابه و افتراق دیدگاه ویکو و هگل در تاریخی‌نگری عقل

از آنچه گفته شد به خوبی روشن است که ویکو طبیعت انسانی را در یک سیر و بستر تاریخی مشاهده کرده و از این منظر عقل را نیز امری تاریخی می‌بیند که نمی‌توان آن را جدای از سیر تحول تاریخی آن در نظر گرفت. از این نظر ویکو بر بسیاری از فلاسفه غرب مانند هردر و هگل مقدم است. نگرش تاریخی ویکو به عقل بشر و سیر تکاملی آن باعث شده تا قرابت‌های بسیاری بین اندیشه وی و هگل مشاهده شود و همین قرابت‌ها برخی از شارحین ویکو مانند بندیتو کروچه را بر آن داشته است تا تفسیری هگلی از اندیشه‌های او ارائه دهند (Croce, 2007). اما برخی دیگر از شارحین وی به‌رغم پذیرش برخی شباهت‌ها بر وجود تفاوت‌های اساسی و بنیادین بین تفکر این دو متفکر تأکید می‌کنند (Pompa, 1990: 141).

علاوه بر نگاه تاریخی به عقل یکی دیگر از مهم‌ترین وجوه تشابه ویکو با هگل در این نکته نهفته است که هر دوی آن‌ها در صدد بودند تا به نحوی بر ثنویت به وجود آمده در فیلسوفان پیش از خود فائق آیند. اگر هگل در فلسفه خود سعی می‌کند تا بر ثنویت به وجود آمده بین نومن و فنومن در فلسفه کانت فائق آید؛ و نشان دهد آن دسته از مهم‌ترین ویژگی‌های ساختاری وجود بشر مانند، آزادی، اخلاق و اراده که کانت آن‌ها را به عالم نومن ارجاع می‌دهد جزئی از اصول ساختاری تجربه تاریخی بشر هستند؛ ویکو نیز در فلسفه خود سعی می‌کند تا تمایز به وجود آمده در فلسفه دکارت را مورد نقد قرار دهد، تمایزی که باعث گسست انسان از بستر و زمینه تاریخی و اجتماعی شکل‌گیری و تکامل تفکر او شده است (Pompa, 1990: 135). مشابهت دیگر هگل و ویکو در این است که هر دوی ایشان دیدی کل‌نگر نسبت به تاریخ دارند (Ibid. 136)؛ و سعی می‌کنند تحولات تاریخ بشری را در پرتو تحول عمیق‌تر و بنیادی‌تر دیگری بررسی کنند که آن همانا تحول عقل است.

اما به‌رغم تمامی این مشابهت‌ها تفاوت‌های عمده‌ای نیز بین نگاه تاریخی ویکو و هگل وجود دارد. یکی از مهم‌ترین تفاوت‌های این دو متفکر در این نکته نهفته است که نگاه هگل به

سیر تحولات تاریخی نگاه پیشینی است. هر چند هگل سعی می‌کند تا برای ایده‌های پیشینی خود شواهدی پسینی بیابد، اما در فلسفه ویکو وضع به گونه دیگر است. آنچه وی از سیر تکامل عقل بیان می‌کند، حاصل مطالعه پسینی وی در سیر تحول تاریخی اقوام و ملل متفاوت است و نه صرفاً تأملات متافیزیکی و پیشینی. یعنی در جایی که هگل بر اساس یک الگوی پیشینی و متافیزیکی به تأمل درباره تاریخ پرداخته و سپس برای آن ایده خود شواهدی از دل تاریخ جستجو می‌کند، ویکو با مطالعه در خود تاریخ سعی در کشف اصول کلی آن دارد.

یکی دیگر از مهم‌ترین تفاوت‌های ویکو و هگل در تفسیر تحول تاریخی عقل این نکته است که هگل در پی ارائه تفسیری از سیر تاریخی عقل بود که می‌توان آن را نظریه تحول ذاتی عقل نامید (Pompa, 1990: 142). بر پایه این نظریه همه چیز از عقل آغاز شده و به عقل نیز باز می‌گردد. بر اساس این نظریه در مطالعه تاریخ، بایستی بخش‌هایی را که دلالت مستقیمی بر سیر تحول عقل ندارند کنار گذاشته و صرفاً به فرازهایی از تاریخ بپردازیم که به وضوح نشان‌دهنده تحول تاریخی عقل هستند. لذا بنا به عقیده هگل آن جنبه از تاریخ که نمود قوه خیال بشر است مانند، اسطوره‌ها نمی‌تواند کمک چندانی به مطالعه سیر تحول تاریخی عقل بنماید. اما برخلاف هگل، ویکو بر مبدأ غیرعقلانی تفکر بشری تأکید کرده و بر این نکته پافشاری می‌کند که قوه خیال هم از نظر تاریخی و هم از نظر منطقی و تعلیمی بر عقل به معنی عقل مفهومی مقدم است. از نظر ویکو مطالعه تاریخ نشان می‌دهد مبدأ تفکر بشری خیال است (Pompa, 1990: 142-144).

نتیجه‌گیری

در مجموعه با توجه به تحقیق حاضر می‌توان به نتایج زیر رسید.

- ۱- ویکو با تحلیل تاریخی که از سیر تکامل انسان ارائه می‌دهد سه مرحله اساسی را در این سیر از یکدیگر باز می‌شناسد که این سه مرحله عبارتند از: عصر خدایان، عصر قهرمانان و عصر انسان‌ها. این سه مرحله تاریخی از نظر ویکو متناظر با سه شیوه متفاوت از تفکر است. وی شیوه تفکر قدما را تفکر شاعرانه و شیوه تفکر در عصر جدید را که از نظر وی تفکر دکارتی نمونه بارز آن است تفکر انتقادی می‌نامد و مرحله میانی نیز مرحله گذر است که عناصری از هر دو نوع تفکر در آن یافت می‌شود.
- ۲- از نظر ویکو تفکر نقادانه مبتنی بر توانایی عقل در تجزیه، تحلیل و نقد مباحث است در حالی که تفکر شاعرانه مبتنی بر عقلی است که از قوه خیال بهره می‌گیرد و هدف آن نه تحلیل بلکه تألیف یا یافتن ارتباط بین مسائل و موضوعات و حوزه‌های متفاوت است. از نظر ویکو تفکر شاعرانه نوع اصیلی از تفکر است که بیانگر بعد دیگری از ابعاد عقل بشری است.

۳- از نظر ویکو مهم‌ترین اشکال تفکر دکارتی فقدان درک تاریخی از سیر تفکر بشر است و همین امر باعث می‌شود تا در شیوه تفکر دکارتی انسان با دو گسست اساسی مواجه شود. الف- گسست از طبیعت؛ ب- گسست از جامعه و تاریخ.

۴- بر اساس «اصل واقعی ساختگی است» ویکو بر این نکته تأکید می‌کند که ما به عنوان انسان به اموری می‌توانیم معرفت یقینی داشته باشیم که ساخته خودمان باشد. لذا از آنجا که در تاریخ و علوم انسانی با پدیده‌هایی سرکار داریم که ساخته خود بشر هستند لذا تاریخ حتی بیش از علوم طبیعی از ویژگی یقینی بودن برخوردار است و لذا می‌توان تاریخ را نیز به معنی واقعی کلمه علم دانست.

منابع

- Berlin, Isaiah; 1980, *Vico and Herder Two studies in the History of Ideas*, London: Chatto & Windus.
- Croce, Benedetto; 2007, *the Philosophy of Giambattista Vico*, Tr. R.G. Collingwood, USA: Transaction Publishers.
- Descartes, Rene; 1958, *Philosophical Writings*, Tr. N. K. Smith, NY: The Modern Library.
- Heidegger, Martin; 1979, *Nietzsche*, Tr. David Farrell Krell, 4 Vols, New York: Harper and Row.
- Inwood, Michael; 1999, *A Heidegger Dictionary*, USA: Blackwell.
- Lollini, Massimo; 2012, *On Becoming Human: The Verum Factum Principle and Giambattista Vico's Humanism*, In: MNL, Vol 127, Number1, John Hopkins University Press.
- Mazzotta, Giuseppe; 1999, *The New Map of the World*, the Poetic Philosophy of Giambattista Vico. USA: Princeton University Press.
- Nietzsche, Friedrich; 1998, *Philosophy in the Tragic Age of the Greeks*, Tr. Marianne Cowan, USA: Regnery Publishing.
- Pompa, Leon; 1990, *Human Nature and Historical Knowledge*, NY: Cambridge University Press.
- Vico, Giambattista; 1948, *The New Science*, Third Edition, Tr. Thomas Godard Bergin and Max Harold Fisch. Ithaca, NY: Cornell University.
- _____ ; 1990, *On the Study Methods of Our Time*, Tr. Elio Gianturco. Reissued with a Preface by Donald Phillip Verene and including "The Academies and the Relation between Philosophy and Eloquence", Translated by Donald Phillip Verene, Ithaca, N.Y: Cornell University Press.
- _____ ; 1988, *On the Most Ancient Wisdom of the Italians Unearthed from the Origins of the Latin Language*, Including the Disputations with the Giornale de' Letterata d'Italia. Translated with an Introduction and Notes by L. M. Palmer. Ithaca and London: Cornell University Press.